

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

سوم آگست 2013

یک روز غبارآلود

سرود ناموزون دلم طنین ناله هائی را میرساند، که انعکاس از حنجره یک روز غبارآلود غمین است. آن زمانی که با یک نگاه هزار سخن را عیان کردی و ناگفته هائی را که لحظه به لحظه در زمین دلت جوانه میزد، به گوش های منتظرم رساندی. برایم از رنگ نیلی آبشار محبت سخن زدی که سال سالی با زمزمه اش تنهائیهایت را به سر رسانده بودی. برایم از ژرفنای آتشین قلبت سخن گفתי که روح مرا قبلاً تسخیر نموده بود.

آری! بعد از اظهار قاطع سخنان دلت در انتظار پاسخم نشستی و با لبخندی از سطح طوفانی چشمانم حبابهای حیاء را چیدی و مرا که پربار از عاطفه و عشق بودم، به آسانی یک شاخه شکستی.

آنگاه مرز سکوت میان لبانم نابود شد و بی باکانه با پرواز تو در فراسوی عشق همبال گشتم. برایت نهفته های دلم را بازگفتم؛ چنان با شور و اشتیاق و باور و اعتماد که گوئی سالها همنوا و رازدار همه درد و نوایم بودی.

هنوز یک آبشار ترانه از قلال اندیشه هایم به پای زمین دلت به زمزمه ننشسته بود که حس کردم از قلمرو هستیم پا میکشی و خرمن دلسوخته وجودم را در

دشت طوفانزده تنهائی به فصل سرد پائیز میسپاری. هیچ ندانستم چگونه آسان
باورت کردم و هستیم را در وجودت معنی نمودم؟
آن گاه که در صدایت درد غریبانه بیکی موج میزد، از وعده های تابناکی
فردا سیرابت میکردم.
هنوز رؤیاهایم از صخره های مستحکم تهداب به در و دیوار و سقف و روزنه
نرسیده بود، از نگاهم موهمانه دور گشتی و مرا در سفر زندگانی تنها
گذاشتی.
هرچند بی تو گل امیدی در گلبن قلبم هرگز نخواهد شگفت، ولی من قصه آن
روز غبارآلود را در افسانه هایم سپرده ام و گاه گاه تکرار میکنم و چون گلی
پژمرده در فصل پائیز میشگم.

(ناهید "غزل" غنی زاده - کابل، 1362)